

## صفآرایسی و ترکیب سپاه ایران در جنگ با پرتغالی‌ها

نادره جلالی<sup>۱</sup>

### مقدمه

ورود پرتغالی‌ها به حوضه تجاری اقیانوس هند در اوایل قرن ۱۶م مقارن با روی کارآمدن سلسله صفویه در بدنه ادوار حکومتگری تاریخ ایران بود که بالطبع شرایط ویژه‌ای در خلیج فارس به وجود آورد. شاه اسماعیل صفوی با جلوس بر تخت سلطنت ایران (۹۰۶هـ. ق)، بار دیگر وحدت ملی ایران را احیا کرد و مذهب تشیع را رسمیت بخشید و با اتکاء به نیروی قزلباش خود نه تنها توانست مدعیان داخلی را سرکوب کند بلکه در نبرد با ازبکان نیز در مرو (۹۱۶هـ. ق) پیروز از میدان بیرون آید اما در نبرد چالدران (۹۲۰هـ. ق) از رقیب قدرتمند خود عثمانیان شکست خورد. شاه شوریده خیال که خود را ظل‌الله و ولی و مرشد کامل می‌دانست، چنان پر و بال الوهی‌اش از این شکست درهم شکست که دیگر هرگز نتوانست کمر همت بر میان بندد و با «یا حق» و «یا هو»، تبریزین‌دارها و قزلباشان را در نبرد با کفار اذن جهاد دهد و فرش زمین را به عرش ملکوت بدل سازد. این شکست و درگیری‌ها سبب شد که او امکان توجه کامل به مسایل جنوب را از دست بدهد. دولت پرتغال که هدفش استقرار در مناطق سوق‌الجیشی، کنترل راههای ارتباطی آبی و ایجاد مراکزی با هدف بهره‌برداری از منابع اقتصادی و تجاری استوار بود متوجه جزیره هرموز در خلیج فارس شد که اهمیت استراتژیکی زیادی داشت. بنابراین، همین عدم توجه شاه اسماعیل به مناطق جنوب بود که موجب شد آلبوکرک به طمع ثروت فراوان جزیره هرموز که - یکی از بزرگ‌ترین پایگاه‌های داد و ستد بین ایران، هندوستان، عربستان و سواحل جنوبی خلیج فارس بود- روی به خلیج فارس آورد. حکومت هرموز در این ایام اسماً با پسر دوازده ساله‌ای به نام سیف‌الدین ابانصر بود، ولی کارها رسماً در دست خواجه عطا- نایب‌السلطنه و مالک‌الرقاب هرموز - بود. چون آلبوکرک دست به حمله زد، خواجه عطا با سی هزار نفر از ایرانیان، اعراب و مزدورانی که در خدمت داشت به مقابله وی شتافت، ولی شکست خورد. سرانجام طبق قراردادی که بین طرفین منعقد شد، امیر هرموز تابعیت پادشاه پرتغال را پذیرفت و خراجگزار دولت پرتغال شد و متعهد گردید ۵۰۰۰ اشرفی به عنوان غرامت و هر ساله ۲۰ هزار اشرفی به عنوان خراج به پادشاه پرتغال بپردازد.<sup>۲</sup> همچنین کالاهای پرتغالی که به هرموز وارد می‌شد، از پرداخت حقوق و عوارض گمرکی معاف باشد. پادشاه پرتغال نیز متعهد گردید سیف‌الدین ابانصر را پادشاه هرموز، خواجه عطا را نایب‌السلطنه و رئیس نورالدین را حافظ شاه بشناسد و در برابر دشمنان از جزیره هرموز دفاع کند. آلبوکرک پس از این فتح و انعقاد قرارداد تجاری با امیر هرموز یک پایگاه تجاری در هرموز بنا کرد و برای حفظ آن یک قلعه نظامی در هرموز ساخت. خبر فتح هرموز واکنش گسترده -ای را در دربار پادشاهان پرتغالی در پی داشت به -طوری که پادشاه پرتغال با ارسال نامه‌هایی برای سرحدات، کشورهای همسایه و کلیسای کاتولیک در رم از آن به عنوان افتخاری برای آیین مسیحیت یاد کرد. اگرچه این فتح و سالهای اولیه حضور پرتغالیان در هرموز با توجه به مخالفت -های خواجه عطا مشکلاتی را برای پرتغالیان به همراه داشت اما آلبوکرک که درصدد ایجاد ارتباط دیپلماتیک با شاه اسماعیل بود «روی گومش دکاروالیوزا» و «فری ژوان» را به عنوان نمایندگان خود به دربار شاه اسماعیل فرستاد و اعلام آمادگی و کمک نظامی جهت مقابله با ترک -های عثمانی کرد. اما خواجه عطا که از ایجاد پیوند میان ایران و پرتغال بیم داشت، کاروالیوزوا را در هرموز به قتل رساند و نگذاشت هرگز به دربار صفوی راه پیدا کند. آلبوکرک سال بعد «میگل پیررا» را به دربار شاه اسماعیل فرستاد و او نیز در تبریز با شاه اسماعیل دیدار کرد، سپس «فرنان گومش دلموس» به دربار ایران اعزام شد. از این زمان بود که روابط دیپلماتیک ایران و پرتغال آغاز شد و تقریباً صد سال ادامه یافت.

با نگاهی به کارنامه روابط این دو دولت می‌توان چنین استنباط نمود که آلبوکرک بر آن بود تا سیطره کامل پرتغالی‌ها بر سراسر بحر عمان و خلیج فارس روابط دولت خود را با دربار صفوی دوستانه نگه دارد، اما شاه اسماعیل که کم‌کم متوجه آزمندی پرتغالیان شده بود، در صدد فکری جدی برای دفع آنان برآمد ولی اجل مهلتش نداد و در ۹۳۰ هـ. ق دار فانی را وداع گفت.

چون شاه طهماسب بر اریکه قدرت تکیه زد ( ۹۳۰ هـ. ق )، دوران حکومت او نیز مانند پدر به سرکوبی شورش‌های داخلی و جنگ با ازبکان و عثمانیان گذشت. روابط سیاسی ایران و پرتغال نیز در این دوران چندان مساعد نبود، اما چون ترکان عثمانی بر قطیف ( ۹۵۷ هـ. ق ) و مسقط ( ۹۶۰ هـ. ق ) تسلط یافتند، شاه طهماسب که استقرار ترکان عثمانی را در خلیج فارس در حکم محاصره کلیه بنادر جنوب ایران می‌دانست علی‌رغم میل باطنی خود دست دوستی به پرتغالی‌ها داد و با مساعدت آنان قطیف را از چنگ عثمانیان خارج ساخت. پرتغالیان نیز گرچه همچنان فکر تصرف مجدد هرموز را در سر می‌پروراندند ولی روابط عادی دیپلماتیک خود را با شاه صفوی حفظ کردند. بر اساس اسناد و مدارک بجا مانده در این ایام تماس -هایی نیز بین پرتغالیان و ایرانیان در ابعاد اقتصادی، مذهبی و فرهنگی نیز وجود داشته است.

با جلوس شاه عباس اول ( ۹۹۶ هـ. ق )، اوضاع ایران دچار تغییر و تحولاتی خاص شد. روابط سیاسی ایران و پرتغال نیز وارد دوران جدیدی گردید. وقایع مهمی چون تسخیر لار، بحرین، قشم، بندر جرون (گمبرون / بندرعباس فعلی) رخ داد که سرانجام دست پرتغالی‌ها را از این نواحی کوتاه کرد. با توجه به اهمیت سوق الجیشی منطقه خلیج فارس و وقایع مهم تاریخی که در طول تاریخ در آن منطقه رخ داده، آثاری که در قرون گذشته درباره این شهرها و در زمان بروز این وقایع به رشته تحریر درآمده‌اند، به لحاظ بررسی و تحلیل مسایل تاریخی، اجتماعی و فرهنگی حائز اهمیت فراوانی است، زیرا مؤلف خود بسیاری از وقایع را از نزدیک به چشم دیده یا از افراد موثقی که در محل وقوع حادثه حضور داشته‌اند، مطالبی شنیده و اثر خود را به رشته نگارش درآورده است. از سوی دیگر این دسته از منابع، حاوی اطلاعات جدیدی برای پژوهشگران امروزی است که بسیاری از نکات مهم تاریخی را روشن خواهد کرد. جنگنامه کشم و جرون‌نامه نیز از جمله این آثارند که برای شناخت بیشتر رخدادهای مهم تاریخی عصر شاه عباس بویژه فتح قشم، جزئیات حمله نیروهای ایرانی به بخش -های خلیج فارس در ساحل عمان، شناخت امام قلی‌خان، اقدامات و مجاهدت‌های او و دیگر افراد برجسته سپاه ایران در فتح لار، بحرین و هرموز حائز اهمیتند و اطلاعات سودمندی به دست می‌دهند. در این جستار بر اساس این دو اثر به بررسی ترکیب و صف‌آرایی سپاه ایران در جنگ با پرتغالی‌ها و رشادت -های سپاهیان ایرانی پرداخته خواهد شد. شاه عباس پس از فراغت خاطر از جانب رقبای خارجی و سرکوبی شورش‌های داخلی، متوجه خلیج فارس و سرزمین‌های ساحلی جنوب ایران شد. او بر آن بود که مسیر تجارت را به طرف جنوب تغییر دهد و از خلیج فارس استفاده نماید. تحقق این امر، ابتدا به ایجاد امنیت در ایالت فارس بستگی داشت که با حکمرانی‌الله‌وردی خان این امر میسر گردید. اما مانع دیگر، امرا یا حکام نیمه مستقل محلی بودند که به واسطه ایجاد قدرت و نفوذ فراوان در تجارت دریایی و تشکیل محدوده‌ای شخصی، ناگزیر می‌بایست جهت حفظ منافع ملی و تقویت مصلحت عمومی ادعا شده حکومت مرکزی از صفحه روزگار محو می‌شدند.

امرای لارستان برای حفظ و برتری و کنترل جاده‌های تجاری به سمت خلیج فارس و اقیانوس هند، بارها با استفاده از ضعف حکمرانان هرموز به نواحی ساحلی حمله کرده و درگیر نبردهایی با حکام هرموز شده بودند. تسلط این حکام بر جاده‌های منتهی به خلیج فارس و کسب درآمد سرشار آنان و توجه شاه عباس به خلیج فارس سبب شد که الله‌وردی خان در صدد حمله به لار و فتح آن ناحیه برآید. به گفته ملاجلال منجم، نخستین اختلاف الله‌وردی -خان با حاکم لار در سال ۱۰۰۵ هـ. ق رخ داد.<sup>۳</sup> مؤلف تاریخ عالم‌آرای عباسی این اختلاف را با شورش یعقوب خان ذوالقدر مرتبط می‌داند.<sup>۴</sup> آنچه مسلم است شاه عباس در همان سال‌های اولیه حکومت خود در اندیشه فتح لار بود و عاقبت در سال ۱۰۰۹ هـ. ق این فرصت را به دست آورد و به بهانه آنکه امیر لار اموال یک تاجر ونیزی را ضبط کرده، الله‌وردی -خان را مأمور دستگیری خان لار و فتح آن ناحیه کرد. الله‌وردی -خان سرانجام با برقراری ارتباط با قاضی ابوالقاسم خان لاری و وعده حکومت به او، شکافی در بین نیروهای شاه ابراهیم لاری به وجود آورد و پس از محاصره‌ای طولانی قلعه و شهر را گرفت<sup>۵</sup> و آن را به قاضی ابوالقاسم لاری سپرد:

	چو بگذشت از خطه ملک لار	پریشان شد از گردش روزگار
	به یک حمله از خنجر آبدار	گرفتش تمامی اقلیم لار <sup>۶</sup>
	چنان شد که صحرای مینا و لار	بشد از طناب طولیه حصار <sup>۷</sup>

ظریفان، ماده تاریخ این فتح را «طلمس کیانی» یافتند که برابر با سال ۱۰۱۰ هـ. ق است.<sup>۸</sup> با فتح لار عملاً نیروهای صفوی به خلیج فارس دسترسی یافتند و توانستند توان نظامی خود را برای مقابله با پرتغالی‌ها بیازمایند و مهم‌تر از همه امکان یافتند با کنترل جاده‌های منتهی به خلیج فارس و سرزمین‌های تحت قلمرو حاکمیت امیر لار از آن به عنوان اهرم فشار علیه پرتغالی‌ها استفاده کنند.<sup>۹</sup> در واقع این امر پایه و اساس تداوم حاکمیت استعماری پرتغالی‌ها را در خلیج فارس متزلزل ساخت. در همین سال، حوادثی در بحرین رخ داد که سبب دخالت مستقیم نیروی نظامی صفوی در این منطقه شد. در این هنگام مردم بحرین به واسطه آنکه

حکومت محلی آنجا تحت تسلط پرتغالی‌ها بود، عمیقاً ناراضی بودند. بنابراین، رئیس رکن‌الدین مسعود فالی، حاکم وقت بحرین، که ناتوانی دولت هرموز و تجاوز و زورگویی پرتغالیان را در خلیج فارس و سواحلش می‌دید، به فکر افتاد بحرین را از سلطه پرتغالیان برهاند. برای این منظور از خواجه معین‌الدین فالی که - از سران با نفوذ طایفه فالی در شیراز بود و با او خویشاوندی داشت - یاری طلبید. خواجه معین‌الدین نیز از الله‌وردی خان، حاکم فارس، تقاضای کمک کرد. الله‌وردی خان ظاهراً برای دفع تجاوزات پرتغالی‌ها رئیس رکن‌الدین مسعود فالی را دلگرم به یاری خود کرد ولی در باطن قصد براندازی او و تصرف بحرین نمود و خواجه معین‌الدین را مأمور انجام این کار کرد. خواجه معین‌الدین نیز با سپاهی مرکب از تفنگچیان دولتی و افراد ناحیه فال، اسیر و مرودشت به بحرین رفت و سرانجام رئیس رکن‌الدین مسعود را به قتل رساند و آنجا را تسخیر کرد.

اشاعه خبر فتح بحرین و قتل رئیس رکن‌الدین مسعود سبب شد تا نیروهای پرتغالی و هرموز به محاصره کامل بحرین همت گمارند. چون مدت محاصره سه ماه به طول انجامید، الله‌وردی خان، امام - قلی بیگ را با سپاهی که بیشتر آنان از قبایل عرب ساکن جنوب بودند به آنجا فرستاده و سرانجام بحرین را متصرف شدند. «قدری» درباره این فتح و نقش الله‌وردی خان چنین سروده:

	دگر ملک بحرین و اعرابیان	که بحرین چو زر بود و دریا چه کان
	به گلبنانگ مردی گرفت و سپرد	ز دشمن کس از تیغ آن جان نبرد <sup>۱۰</sup>

دولت ایران که در آرزوی برانداختن تسلط پرتغالی‌ها در خلیج فارس بود با عمال کمپانی هند شرقی به منظور برکنار کردن حریف از صحنه سیاست و تجارت متحد شد و سرانجام در این زمینه قراردادی منعقد کرد، قشم و هرموز را گرفت و شکست سختی به پرتغالی‌ها داد. سراینده جرون - نامه داستان این فتح را توصیف کرده است. او با آنکه از دوستان و نزدیکان الله‌وردی خان و فرزندش امام - قلی خان بوده و در جنگ حضور داشته ولی درباره مواضع جنگ و دقایق رزم به دقت سخن نگفته، اما در باب وصف ترکیب نیروهای امام - قلی خان اطلاعات جالبی به دست می‌دهد.

قدری صحنه نبرد در هرموز را به تصویر می‌کشد و به ذکر جزئیات حمله نیروهای ایرانی به بخش‌های جنوبی خلیج فارس در ساحل عمان می‌پردازد و رشادت‌های سپاهیان ایران را توصیف می‌کند. سراینده ناشناس جنگنامه قشم نیز اطلاعاتی درباره فتح قشم به خواننده عرضه می‌دارد که با روایت دیگر مورخان هم عصر او و گزارش‌های پرتغالی‌ها مطابقت دارد، ولی قدری گزارش‌های فتح قشم را به طور نامنظم و با حاشیه رفتن‌های مکرر بیان می‌کند.<sup>۱۱</sup> چون روی فریر، فرمانده نظامی پرتغالی‌ها، از سوی مقامات پرتغالی مأمور ساخت یک قلعه در قشم شد، نیروهای لاری در صدد جلوگیری از آن برآمدند اما چون کاری از پیش نبردند، قاضی ابوالقاسم لاری، حاکم لار، که از سرسپردگان دولت صفوی در لار و «راتق و فاتق مهمات لار» بود، با شنیدن خبر ورود پرتغالی‌ها به قشم همراه با سپاهیان محلی با روی فریر و ناوگان پرتغالی‌ها جنگید:

	چو آگاه شد قاضی شهر لار	که آمد چنین لشکری خونخوار
	روان گشت با لشکری بی‌شمار	به تعجیل در روی دریای بار <sup>۱۲</sup>

اما در این نبرد، عده‌ای از طایفه احمدی که از ناراضیان سیاسی ایران بودند و محل استقرار آنان در نواحی شمالی میناب بود، بر ضد نیروهای ایرانی وارد جنگ شدند:

	بُدند اکثر لشکرش احمدی	به زر داده‌اند دین خود از بدی <sup>۱۳</sup>
--	------------------------	---

و رئیس قبیله آنان کلیه نیروهای نظامی خود را در اختیار روی فریر قرار داد که متعاقب آن نیروهای ایرانی در دریا و خشکی شکست خوردند:

	به ناگاه آن کافر بدنهاد	شکست سپاه مسلمان بداد
	بشد فوت از مردم ملک لار	ز پیر و ز برنا برون از هزار <sup>۱۴</sup>

سراینده جنگنامه قشم تعداد تلفات نیروهای لارستانی را بیش از دو هزار نفر ذکر می‌کند. نیروهای پرتغالی پس از این پیروزی شروع به غارت و چپاول سواحل لار و میناب کردند و روستاهای ساحلی را به آتش کشیدند. امیر هرموز این خبر را به امیر بندر رساند و وی نیز آن را به امام - قلی خان اطلاع داد. امام - قلی خان با شنیدن این خبر شاه‌قلی بیگ را که از رؤسای قبیله شاملو و سرداران ایرانی بود مأمور تسخیر این قلعه ساخت:<sup>۱۵</sup>

	جوانی که او شاه‌قلی نام داشت	که بود از سبوط ذوی‌الاحترام
--	------------------------------	-----------------------------

	یکی از سبوط رفیع‌المقام	به تدبیر کشورستانی تمام	
	فریبنده زیرک و تیزگام	که بودی به تدبیر دانش تمام	
	به قلعه جهان‌پهلوان برگماشت	امیری که او شاهقلی نام داشت	
	سرافراز کردش به تاج و کمر	به سرداری آمد چه زیننده فر	
	روان شد به لطف یکی بی نیاز	دلاور زجا جست، شد بر فراز	
	که هریک زدی خویش را بر هزار <sup>۱۶</sup>	سپاهی به آن جنگجوی کرد یار	

به روایت سراینده جنگنامه کشم وی ظرف مدت بیست روز سپاهی از اقوام مختلف ترک، کرد و لر گردآوری نمود و روانه قشم کرد:

	همه سرور و میر و سالار قوم	سپاهی بشد جمع در بیست یوم	
	چو پروانه همراه با شمع کرد	در آن جایگه لشکری جمع کرد	
	ز ترک و لر و کرد و از جمع یار <sup>۱۷</sup>	روان کرد آن لشکر بی‌شمار	

بدین ترتیب تهاجم علیه پرتغالی‌ها آغاز شد، ولی چون تسخیر قلعه به راحتی میسر نبود، شاهقلی بیگ تقاضای نیروی کمکی کرد. به روایت قدری، امام -قلی خان جهت مدد به شاهقلی بیگ نیرویی کمکی از نظامیان شوشتر، دورق، گلپایگان، محلات، ممسنی، اکراد و ترکمانان به فرماندهی یکی از سرداران خود به نام امام-قلی بیگ به قشم فرستاد:

	که تا نامه‌ای چند در هر دیار	چنین رفت فرمان از آن نامدار	
	که واجب شده بر فرنگی قصاص	نویسند به یک دم به مضمون خاص	
	گرفت و به توفیق پروردگار	قلم را به سرپنجه آبدار	
	که تحسین برآمد ز لوح و قلم	نوشت آنچه‌ان مدعا را به دم	
	رقم شد به احکام عالی روان	به اطراف بحرین و اعراپیان	
	روان گشت قاصد ز میر خبر	دگر جانب دورق و شوشتر	
	که هستند مردانشان پهلوان	دگر در محلات و جریادقان	
	دل دشمن از رزم گریبان بود	به رزمی که ده تن از ایشان بود	
	ز الوار و اکراد و از ترکمان	هم از غازیان مواجبستان	
	که آن شیرگیران خنجرگذار	بفرمود نام‌آور روزگار	
	که فرمان چنین رفته از پادشاه	رساندند خود را سوی رزمگاه	
	بیابند مردان به میدان جنگ	چو جار یساق است و جنگ فرنگ	
	قضا را دل و دیده از کار شد <sup>۱۸</sup>	چه گرجی چه هر کس خبردار شد	

مؤلف ناشناس جنگنامه کشم نام تعدادی از سپاهیان ایرانی را که از طوایف مختلف بودند ذکر می‌کند و شرح رشادت‌های هر کدام از جمله بیرم بیگ، رستم

بیگ، حسین صفر، شیخ موسی و عماد عرب را در نبرد با پرتغالی‌ها اینگونه به تصویر می‌کشد:

	پس آنگاه بیرم‌بیگ از روی درد	به سوی مخالف یکی حمله کرد	
	چنان خویشتن زد به قلب سپاه	به پیشش چه دشمن چه یک پرگاه	
	میان سپاه مخالف دوید	از ایشان بسی را ز تن سر برید	
	ملک شیرمردی بد از ممسنی	ز مردی بگویم بسی گفتنی	
	چنانست مردانه روز مصاف	به چرخ فلک می‌نماید گزاف	
	اگر می‌شود عالمی رستخیز	ندارد گه جنگ، رو در گریز	
	بگرید ماننده نره شیر	به میدان مردی درآمد دلیر	
	عجب جنگ آن روز مردانه کرد	ز فرق خوارج برآورد گرد	
	چو او، در گه جنگ، مردی نبود	به میدان کین اهل دردی نبود	
	ز دشمن سری چند ببرید، باز	بشد در میان یلان سرفراز	
	امیر احمدی کو ز جاوید بود	عجب پهلوان به امید بود	
	روانی میان مخالف دوید	به مردی سری از فرنگان برید	
	بیاورد اثبات خود بگذرانند	سرلشکرش مرد مردانه خوانند	
	حسین صفر نامی از کوتوال	روان شد ز سبیه چو باد شمال	
	به تنها چو رخ سوی میدان نهاد	شکستی به گبران شومی بداد	
	خدای جهان چون به وی یار شد	فرنگی به دستش گرفتار شد	
	برآورد بازوی زورآورش	به یک دم جدا کرد از تن سرش	
	به اثبات بنوشته شد اسم او	چو صد جان بی غیرتست خصم او <sup>۱۹</sup>	
	یا		
	چه گویم ز رستم بگ نامدار	به هنگام مردی در آن کارزار	
	که چون آن چنان کارزاری بدید	بزد دست و تیغ از میان برکشید	
	چو رو بر سپاه مخالف نهاد	به مردانگی داد مردی بداد	
	چو شمشیر غیرت به چنگ آورد	دل دشمنان را به تنگ آورد	
	نیاورد از کافران پای کم	نه در روی صحرا نه در روی یم	
	روایت کند راوی هوشیار	چه یک مرد جنگی و چه یک هزار	

	ملک در فلک گفت صدآفرین		چو در دست بگرفت شمشیر کین
	به مردی کم از رستم زال نیست		اگر صاحب گرز و کوپال نیست
	گرو برده از رستم زابلی		گه جنگ در جرأت و پردلی
	حالاست نانی که او می خورد		ز میدان مردی چو گو می برد
	نمک-های خانی حالش بود		به دوران بسی سال و ماهش بود
	کمر بسته بُد همچو مردان مرد		دگر رجب-علی بیگ از روی درد
	که لقمان ز حکمت فرو مانده بود		سر سنگ یک سیبه‌ای رانده بود
	کمر بر میان بسته مردانه‌وار		نمی کرد یک دم شکیب و قرار
	نه در فکرخواب و نه در فکر خورد		شب و روز با کافران در نبرد
	چو مردانه جنبید بگریختند		سه نوبت سر سیبه-اش ریختند
	به قلعه برفتند و پنهان شدند <sup>۲۰</sup>		ز ترسش فرنگان گریزان شدند

شیخ موسی و عماد عرب نیز از دیگر فرماندهان لشکری سپاه ایران بودند که در شیبخون قوای دشمن زخم برداشتند و مجروح شدند. قدری ماجرا را اینگونه

شرح می-دهد:

	دل شاه گبران بشد پر طرب		بکردند زخمی میرعماد عرب
	بدی نزد نواب با احترام		جوانی دگر شیخ موسی بنام
	بنالید از غیرت روزگار		دو زخمش زدند آن سگان یسار
	به مردی و مردانگی و هنر		چو موسی نیامد جوانی دگر
	گهی برد نامرد گه برد مرد		ولی کار چرخست چون تخته نرد
	بدین نوع شد شرح احوالشان <sup>۲۱</sup>		به تاراج بردند اموالشان

یکی دیگر از افراد رشید سپاه ایران در فتح قشم شهیداعلی بود:

	چو دیدش که شد خیمه خان علن		شهیداعلی آن شیر لشکرشکن
	که دیگر نماندست جای درنگ		برآشفست بر لشکر فتح جنگ
	چگونه توان رفت در نزد خان		نگیریم اگر قلعه را در زمان
	تو گفتی طلسم فلاطون شکست <sup>۲۲</sup>		به قلعه چو از هر طرف توپ بست

قدری لیاقت و شایستگی امام-قلی خان را اینگونه به تصویر می-کشد:

	سپهدار شاه آمد اندر زمان		به دیوان گرفتن چو نوشیروان
	به قد دلارای آن ارجمند		دعا می‌رسیدی ز چرخ بلند
	به هیکل چو رستم به هیبت چو شیر		به همت چو حاتم به مردی دلیر
	توانا و دانا و صاحب خرد		بسان پدر بر خلائق مدد <sup>۲۳</sup>
پیاپی نظام ایرانی با استفاده از توپ‌های سنگین و خمپاره‌اندازهای کوچک خود را به پای قلعه رسانده، نقب‌ها زده و پرتغالی‌ها را در شرایط نامطلوبی قرار دادند:			
	قزلباش در چشم اعرابیان		نمودی چو خورشید در آسمان
	به بیچ کمان و به خم کمند		یکی می‌کشید و یکی می‌فکند
	شد از تاب تیرش در آن کارزار		جزایی ز روز جزا آشکار
	ز آتش فشانی و توپ گران		شد ارزان در آنجا گرانی جان
	قزلباش خونخواره چون شیرمست		در آورد بر قلب دشمن شکست
	بدان سان که از نعره دار و گیر		نهان کرد خورشید را چرخ پیر
	چنان خون روان شد ز فرق یلان		که خون شد ز هامون به دریا روان <sup>۲۴</sup>
سرانجام آرزوی قدری برآورده و لشکر اسلام در این نبرد پیروز شد:			
	سر دشمن شاه حیدر نژاد		لگدکوب اسب قزلباش باد
	همیشه سپاه مظفر عنان		چه از شاه دین و چه از میر و خان
	چو خورشید هر سو که آرند روی		شود خون دشمن روانه چو جوی <sup>۲۵</sup>
سراینده جنگنامه کشم نیز با فتح قشم سرود:			
	مسخر چو گردید ملک کشم		برون کن ز دل غصه و کین و خشم <sup>۲۶</sup>

برخی از اعراب و عده‌ای از ایرانیانی که به دشمن پیوسته بودند به جرم خیانت به وطن کشته شدند، اسیران جنگی نیز به اسارت درآمدند. ویلیام بافین، افسر انگلیسی و فرمانده ناو لندن، نیز در حین نبرد به قتل رسید. روی فریر نقش شاهقلی بیگ را در این پیروزی بسیار مهم‌تر از امام -قلی بیگ دانسته و بر این عقیده بود که «وی طعمی را که شاهقلی بیگ پخته و مهیا ساخته بود، خورد.» در واقع او تلاش‌های مردم محلی جنوب و زحمات شاهقلی بیگ را که چند ماه قلعه را از طریق دریا و خشکی محاصره کرده و با تدابیر نظامی خود آسیب‌های جدی به پرتغالی‌ها وارد کرده بود، نادیده انگاشته و تمام افتخارات این فتح نصیب امام -قلی خان شد.<sup>۲۷</sup> فتح قشم و شکست پرتغالی‌ها در آن منطقه، جزیره هرموز را در شرایط نامطلوبی قرار داد و دچار بی‌آبی کرد، زیرا آب شیرین هرموز از جزیره قشم تأمین می‌شد. امام -قلی خان در ۱۰۳۱ هـ. ق قلعه هرموز را در محاصره گرفت. از این رو، نماینده‌ای اعزام کرده و تقاضای صلح نمودند. قدری این رخداد را تحت عنوان «نواب عالی در بندر عباسیه» آورده و لشکرکشی به هرموز را توصیف کرده و از فرمانده نیروی ایرانی نیز با عنوان «میر دیوان» یاد کرده است. تعداد کشتی‌های ایرانی را ده

غراب و به روایتی نیروهای ایرانی را سه هزار و به قولی پانزده هزار نفر ذکر کرده‌اند. کشتی‌های ایرانی در حال حرکت به سوی هرموز با کشتی‌های پرتغالی برخورد کرده و در یک نبرد دریایی سه فروند از آنان را که حامل سی عراده توپ بود، غرق کردند. بدین ترتیب نیروهای ایرانی در ساحل هرموز پیاده شدند. جنگ سختی بین نیروهای پرتغالی و ایرانیان درگرفت و گمرک‌خانه هرموز که به «بنکسار» مشهور بود، تسخیر شد. پس از آن قلعه محاصره گردید. شاهقلی بیگ فرمانده ایرانی مستقر در هرموز، با توجه به مقاومت محصورین و استحکامات قلعه از امام‌قلی خان تقاضای کمک کرد. امام -قلی خان بلافاصله دستور اعزام نیروهای نظامی به هرموز را صادر کرد:

	دگر جانب دورق و شوشتر	روان گشت قاصد ز میر خبر	
	شد از دورق و رامز و بهبهان	به فرمان خان جنس بی حد روان	
	نبودی گرش لطف حق رهنمون	نه دورق گرفتی نه بر جرون	

زورق‌های ایرانی دورتادور جزیره را محاصره کرده و در چهارم جمادی‌الاول سربازان ایرانی یورش آورده و قسمت اعظمی از قلعه را با باروت ویران نمودند. از قرار، تعداد زیادی از نیروهای ایرانی نیز کشته شدند. قدری از کشته شدن یک قاضی که احتمالاً همان قاضی ابوالقاسم لاری است، خبر می‌دهد. شاهقلی بیگ با دویست تن از افرادش از میان آتش توپ و تفنگ خود را به باروهای قلعه رساند و آنجا را گرفت، اما سپس دوباره مجبور به عقب‌نشینی شد. ده روز بعد پرتغالی‌ها دو نفر را برای صلح نزد اردوی ایرانیان فرستادند که امام -قلی خان آنان را به حضور خویش پذیرفت و متعاقباً شاهقلی بیگ را به مقاومت بیشتر فرمان داد. قدری جنگ‌های خونین محاصره‌شدگان و نیروهای ایرانی را با عنوان «قمباره انداختن کفار و شکست ایشان در لشکر اسلام» آورده است. صفی خان پسر امام -قلی خان و حاکم جرون نیز خود در صحنه نبرد حضور داشت. هنگامی که امام-قلی خان به بندر کنگ (در چهار کیلومتری بندر لنگه) رسید سپاهی جهت جنگ ترتیب داد:

	سپهدار ایشان دو میر عرب	هنرمند بودند و عالی نسب	
	از آن سروران شان یکی بُد عماد	دگر شیخ موسی نیکونهاد	
	عماد عرب باز مردانه‌وار	بشد با سپاهش به کشتی سوار <sup>۲۸</sup>	

سرانجام با حمله گسترده نیروهای ایرانی در هفتم جمادی‌الثانی، پرتغالی‌ها به آخرین پناهگاه خود رانده شدند. پس از دو ماه محاصره و حمله بی‌امان توپخانه ایران فرمانده نظامی پرتغالی‌ها فرستاده‌اش، لوئیز دوبارتو، را در نهم جمادی‌الثانی نزد نیروهای ایرانی فرستاد و درخواست آتش‌بس نموده و تسلیم کامل نیروهای پرتغالی را ابلاغ کرد. به گفته قدری، امام-قلی خان، سید حسن لاری را که:

	ابوالعلم ایام سیدحسن	که باشد مسیحای مهد سخن	
--	----------------------	------------------------	--

بود به درون قلعه فرستاد. سیمون دی ملو، فرماندار پرتغالی جزیره، به ناگزیر تسلیم شد و از ادوارد مونوکس خواست تا با امام -قلی خان درباره برقراری صلح و تأمین جان پرتغالی‌ها صحبت کند. بدین ترتیب پیمان آتش‌بس به وسیله نمایندگان طرفین امضا شد و در ۲۱ جمادی‌الثانی ۱۰۳۱ پرتغالی‌های مستقر در هرموز تسلیم نیروهای انگلیسی شدند و به بندر سورات منتقل گردیدند اما اعراب غالباً به جرم خیانت کشته شدند. پادشاه هرموز محمود شاه که بازیچه دست پرتغالیان بود به دست سپاه ایران دستگیر و به اصفهان منتقل شد و تا پایان عمر تحت نظر باقی ماند. بدین ترتیب بساط سلطنت ملوک هرموز برچیده شد و پرچم پرتغالی‌ها پس از ۱۱۶ سال از فراز قلعه‌ای که آلبوکرک به اهتزاز درآورده بود، فرود آمد:

	به ماه جمادی‌الثانی سپاه	در احدی و عشرین ز ایام ماه	
	گرفتند در ناف هفته به زور	دیار جرون را ز نزدیک و دور	



## نتیجه:

با نگاهی به منابع تاریخی عصر صفوی متون گفت به دنبال توجه شاه عباس به مسایل جنوب، انگلیسی‌ها در صحنه تجارت شرق قدرت گرفتند و حضور تدریجی هلندی‌ها در آسیای جنوب شرقی، تحولات جدیدی را به وجود آورد که زبان‌هایی را به منافع پرتغالی‌ها وارد کرد. نظامیان پرتغالی مستقر در جزیره هرموز بی آنکه به بازسازی و استحکام قلعه بیندیشند، صرفاً به فکر تجارت و بازرگانی بودند. از سویی خاندان‌های قدرتمند اقتصادی و با نفوذ این منطقه در طی سالها استعمار پرتغال، از صحنه سیاست و اقتصاد منطقه حذف شدند. در این برهه، انگلیسی‌ها با توجه به وضعیت بحرانی دولتین اسپانیا و پرتغال در صحنه اقتصاد جهانی و خصوصاً موقعیت نامطلوب آنان در هرموز و دیگر نقاط اقیانوس هند زوال و فروپاشی قدرت استعماری آنان را نزدیک می‌دیدند، درصدد دوستی و برقراری مناسبات سیاسی فی‌مابین و نزدیکی با شاه عباس برآمدند و در نهایت پرتغالی‌ها همگام شدند.

## پی‌نوشت‌ها:

۱. پژوهشگر انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۲. اسناد روابط تاریخی ایران و پرتغال (سالهای ۱۵۰۰-۱۷۵۸۹)، ترجمه مهدی آقا محمد زنجانی، تهران: مرکز اسناد و خدمات پژوهشی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۲، ص ۲۷.
۳. منجم یزدی، جلال‌الدین محمد، تاریخ عباسی / روزنامه مالا جلال، به تصحیح سیف‌الله وحیدنیا، تهران: ۳۶۶، ص ۱۵۰.
۴. اسکندربیک منشی، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، به تصحیح ایرج افشار، تهران: ۱۳۵۰، ص ۹۹۳، ۹۹۵.
۵. همانجا.
۶. قدری، جرون‌نامه، ص ۴۰.
۷. همانجا، ص ۷۸.
۸. وثوقی، محمدباقر، تاریخ مهاجرت اقوام خلیج فارس، شیراز: ۱۳۸۰، ص ۳۹۶؛ منجم یزدی، همان، ص ۲۱۴.
۹. وثوقی، همان، ص ۳۹۷.
۱۰. قدری، همان، ص ۴۰.
۱۱. جنگنامه کشم و جرون‌نامه، به تصحیح محمدباقر وثوقی و عبدالرسول خیراندیش، تهران: ۱۳۸۴، مقدمه، ص سی و سه.
۱۲. جنگنامه کشم، ص ۴.
۱۳. همانجا.
۱۴. همانجا، ص ۵.
۱۵. فلسفی، نصرالله، زندگانی شاه عباس اول، ج ۴، تهران: ۱۳۷۵، ص ۱۵۵۲.
۱۶. قدری، همان، ص ۴۳-۴۴.
۱۷. جنگنامه کشم، ص ۶.
۱۸. قدری، همان، ص ۵۰-۵۱.
۱۹. جنگنامه کشم، ص ۸-۹.
۲۰. همانجا، ص ۱۰.
۲۱. همانجا، ص ۷.
۲۲. قدری، همان، ص ۷۸.
۲۳. همانجا، ص ۵۲.
۲۴. همانجا، ص ۵۳-۵۴.
۲۵. همانجا، ص ۴۳.
۲۶. جنگنامه کشم، ص ۱۷.
۲۷. فلسفی، همان، ص ۱۵، ۴۸.
۲۸. جنگنامه کشم، ص ۱۴-۱۵.